اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و سی و هشتم)

مذهب عشق (بخش ۲)

زبان عشق

۱.زبان عشق بصورت شعر است

زبان عشق ، بصورت شعر است. زیرا شاعران در شعرهایشان هر چیزی که عشقشان بکشد، بیان میدارند. شاید تجربه کرده باشی که مثلا کسی را نصیحت می کنید و به او میگوئید که اینکار را نکن، زشت است. اما او در جواب میگوید که به تو ربطی ندارد، هر آنچه که عشقم بکشد انجام میدهم. وقتی او میگوید که هر آنچه که عشقم بکشد، انجام میدهم، در واقع میخواهد طبق هوای خود عمل کند و هر آنچه که نفس سرکش بخواهد، انجام دهد. او قواعد عادی و ثابت شده نیک را قبول ندارد.

شاعر میگوید : باران می بارد نم نم

تا اینجا مشکلی نیست و جمله معنا دار است. اما شاعر به تکرار این نوع جملات احتیاج دارد و به آن معتاد شده است و بنابراین او برای جور کردن و ادامه دادن این سخن، مجبور است که این نوع جملات را ادامه دهد، حتی اگر بی معنا باشد. اما مگر آدمی چند جمله اینطوری با این نظم میتواند بسراید! بنابراین او در ادامه ممکن است بگوید:

باران می بارد نم نم؛

باران می بارد خم خم؛

باران می بارد دم دم؛

باران میبارد بم بم؛

باران میبارد جم جم؛

باران میبارد لم لم؛

باران میبارد سم سم و ...

او (و آیندگان) حتی ممکن است برای این جملات، فلسفه تراشی و معنا تراشی و خیالبافی هم بکنند. عشق هم ادامه یک اغراق و افراط است و عاشق باید همیشه ادامه دهد و همیشه از معشوق تعریف کند و حتی اگر معشوق چیزی برای گفته شدن هم نداشته باشد، عاشق مجبور است مثل یک شاعر ادامه دهد و کارهای شاعرانه و عجیب و غریب و جملات ناهمگون بگوید. عشق با شعر بیان میشود، زیرا عشق با کلام عادی

و رفتار عادی سازگار نیست. البته از طرف دیگر، معشوق هم هیچوقت از عاشق، کلام عادی و رفتار عادی را نمی پذیرد. بنابراین اکثر عاشقان، در نهایت به نوعی شاعر و شبهه شاعر میشوند. زیرا عشق آنان را به سمت شعر می کشاند. نمونه افرادی که عاشق شدند و بعد از آن دیوان اشعار نوشتند، زیاد است. آنان به ایجاد شور و شیدایی معتاد شدند و در نهایت آن را در شعر دنبال کردند؛ بعد از مدتی چشم باز کردند دیدند که یک دیوان شعر قطور نوشته اند.

۲. شاعر بطور غیر مستقیم معشوق را می پرستد

شاعر در بیت زیر، معشوق را می پرستد و می گوید:

تو نمیدانی ولی عشق با تو آغاز شده‌است شعرها، از عشق تو پر شده‌است

می‌پرستم تو را لحظه ای، آه یادم آید که تویی! تو شدی بُت، دل با عشق تو کافر شده‌است

وقتی از شعر میگوئیم، منظورمان سخن منظم و قافیه دار نیست. شعر یعنی متنی که در حالت احساسات و یا خلسه و یا حالتهای دیگر گفته شده باشد و یا این حالات را به خواننده القا کند. حتی یک فیلم و یک آهنگ هم میتواند چنین حالتی در انسان پدید آورند و در این حالت فیلم و آهنگ هم نوعی شعر به حساب میآیند. اما یک جمله منظوم که متن خاصی را بیان می کند؛ لزوما همیشه شعر نیست. شعر نو منظوم

نیست؛ اما جزو شعر بحساب میآید و بشدت در احساسات سروده شده است. حتی در بعضی زبانها؛ اساسا شعر منظوم زیاد کاربردی ندارد و بیشتر شعر را در حالت نثر نوشته اند. از نظر قرآن شعر هر آنچیزی است که عقل و ذهن و احساسات را بپوشاند و یا آن را دور بزند. کار شعر، دور زدن خرد و منطق و شعور است. زبان عشق، شعر است.

۳. حقایقی در مورد عشق

به چند حقیقت در مورد عشق دقت کنید:

- **زبان و کلام عشق، شعر و یا شعر مانند است**
- **عاشق شدن یک فرآیند شیمیایی است که در بدن انسان انجام میشود**
- **نشانه های عاشقی شبیه نشانه های بروز یک بیماری جسمی است**
- **در نتیجه به هم خوردن تعادل طبیعی هورمونهای بدن اعم از دوپامین، تستوسترون و استروژن و سایر هورمونها**
- **هورمونها که به هم بخورد، نشانه های کم خوابی، خیالات زیاد، کم اشتهایی و مشکلات دیگر مشاهده میشود**

به این طریق متوجه خواهیم شد که فرآیند شعر، از طریق گسترش مفاهیم عشق، حتی میتواند بدن و هورمونهای کالبد انسان را هم کنترل کند. به همین دلیل، روش

حلهای شیطان خیلی مکارانه است. تمام روش حلهای شیطانی بر این محور می چرخند که زبان فهم و تکلم فرد را به سمت شعر گونگی ببرند. آنها معنویتهای غلط را اینطوری برای پیروان خویش توجیه و حل و القا میکنند.

۴. اشعار به سبک جدید

جملاتی شعرگونه از بعضی استوریها در مورد عشق:

- اینجوری عشقت را دیوانه خودت کن
- اگر طلسمت کردن و رابطه عاطفیت را از دست داده ای، این کار را انجام بده
- با این تکنیک هر کسی را بخواهی جذب خودت کن
- با این روش هیچ پسری را از دست نمی دهی
- اگر میخواهی همسرت بهت خیانت نکنه
- روشهای جذب فرد دلخواه
- اینجوری با عشقت هم فرکانس شو
- با نوشیدن آب ثروتمند شو!
- اینجوری از پارتنرت کادوی گران قیمت بگیر
- بهترین تایم نامه نوشتن به فرشته عشق
- چکار کنم پارتنرم بهم پیشنهاد ازدواج بده
- و هزاران جمله عاشقانه دیگر ...

تمام این جملات، شعر گونه هستند و به نوعی میخواهند عقل و شعور انسانها را منحرف کنند و معنویت غلط را به آنان تزریق کنند. معنویتهای غلط منجر به روشهای

غلط در زندگی هم خواهد شد. مثال در مورد عشق در کتابهای شعر قدیمی خیلی زیاد است. باید توجه کنیم که انحراف جدید و قدیم ندارد و هر دو مشابه اند.

۵. مفاهیم خطرناک توسط شعر قابل بیان است

به نظر شما ابیات زیر، چه نکته ای را میخواهد بگوید:

رنج فال قهوه را عمری ست فنجان می کشد
سیب را حوا به آدم داد و شیطان شد رجیم

راهی که راهزن زد یک چند امن باشد
ایمن شدم ز شیطان تا توبه را شکستم

مفاهیم خطرناکی در این شعر نهفته است.

۱- تبلیغ فالگیری

۲- مقصر کردن حوا و بی تقصیر نشان دادن شیطان در قضیه آدم و حوا

۳- برای رهایی از شیطان، توبه نباید کرد

این سه نکته خطرناک در شعر بالایی موجود است ولی در حالت شعر و با زبان شعر کسی به آن اعتراض نمی کند. اما اگر مثل یک آدم عادی، این سه نکته را با زبان ساده و معنایی بیان کنید، به شما اعتراض میکنند. به همین خاطر میگویم که شعر بسیار خطرناک است. به همین دلیل، شیطان زبان شعر و روشهای شاعرانه را برای عشق انتخاب کرده است. مفاهیم خطرناک توسط شعر در قالب عشق قابل بیان است. این نکته بسیار ظریفی است. زیرا دقیقا کار شیطان هم همین است. عشق یک ارتباط نرم و گرم با شیطان است و بسیار فریب دهنده و خطرناک است. به همین خاطر آوازخوانها، شاعران، مداحان و سیاستمداران پوپولیست جملات خطرناکی را بیان میکنند که کسی هم اعتراض نمی کند زیرا این نوع جملات در قالب آواز، آهنگ و داد زدن بیان میشوند. گاهی یک جمله را بیان می کنید، عقل عادی آن را رد میکند؛ اما همین جمله را در قالب شعر بیان دارید، افراد کم کم باورش میکنند.

۶. نظر قرآن در مورد شعرا

هنوز کسی توجه نکرده است که نظر قرآن در مورد شعر و شعرا چیست. بیایید ببینیم که قرآن در مورد شعر چه گفته است.

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ و شاعران را گمراهان پیروی می کنند (۲۲۴)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ آیا ندیده ای که آنان در هر وادیی سرگردانند (۲۲۵)
وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ و آنانند که چیزهایی می گویند که انجام نمی دهند (۲۲۶)

افراد مسلمانی که طرفدار شعر هستند، حداقل باید این آیات قرآنی را یکبار با دقت بخوانند و خطرات شعر را متوجه شوند. در قرآن، همیشه وحی در تقابل با شعر آمده است. خیلی از آهنگها و کلیپها و فیلمهای زمان ما، یک نوع شعر هستند. زیرا شعر همیشه دو بیتی و غرل نیست. بلکه گاهی یک فیلم و یا یک آهنگ و یا یک حرکت و یا یک شعار است. شعرای جدید می گویند شاعران پیامبران عشق هستند ، یا یکی دیگر می گفت شاعران زیر مجموعه پیامبران هستند. اینها هنوز قرآن را بدرستی نخوانده اند. کسی که میگوید وحی، همان رویای رسولانه است، وحی را با شعر اشتباه گرفته است.

۷. دخالت شیاطین در زندگی انسانها

باید بدانیم که در زمانه ما، دخالتهای شیطان در دنیای انسانها بیشتر بصورت شعر گونه و وحدت وجود است و نه بصورت جسمانی. آنها یک فلسفه و بینش غلط در ذهن انسانها می اندازند، از آنجا به بعد دیگر تاثیر خودش را خواهد گذاشت و نیازی به دخالت فیزیکی نیست. آنها از طریق شعر، به دنیای انسانها نفوذ میکنند و روشها و

بینشهای غلط را در ذهن انسانها می اندازند. شعرا از طریق شعر هر آنچه که خدا گفته انجام ندهید، تبلیغ میکنند که انجام دهید.

گفتم شراب و خِرقه نه آئین مذهب است
گفتا این عمل به مذهب پیرمغان کنند

دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد
گفتا شراب نوش کن و غم دل ببر زِ یاد

اکنون دیگر اشعار وارد زندگی ها شده است و مردم اشعار مولوی و حافظ را روی تیشرت و لیوان ماگ و غیره چاپ میکنند و به این طریق به یک ذکر روزانه برای خود تبدیل میکنند. مولوی با زبان شعر می گوید که حقیقت در دل تضادهاست. در حالی که در نظام رحمانی تضاد وجود ندارد و هر آنچه هست، با همدیگر هماهنگند؛ شاید ما بعضی موارد را درک نکنیم ولی در نظام رحمانی تضادی وجود ندارد و اگر تضادی هست، بین نظام خدای رحمان و شیطان است (جمع اضداد بخش یک – جمع اضداد بخش دوم).

۸. هدف ترویج شعر ،آشتی اضداد و عادی سازی منکرات است

شعرا ظاهرا از صلح و دوستی جهانی صبحت میکنند و البته منظورشان هم صلح و دوستی تضادهاست. مولوی داستان زن صاحبخانه و مهمان را بیان می کند که داستانی

بی معنا و بی مفهوم و شیطانی است. شعرا طوری راجع به زنان صحبت میکنند که انگار زن، خدای مرد است. آنها در قوامیت مرد و زن دست می برند.

بعضی ایده های طرفداران شعر:

بهشت را ولش کن بزن و برقص و شاد باش عاشق حق شو انس بگیر با عالم بالا با اون چشم و ابرو مثل خیام باشید او رقص کنان از دنیا رفت.

شعرا گردانندگان جبهه شر هستند و مردم را دچار سردر گمی می کنند. آنها تمام زحمات پیامبران و صالحان را به نابودی می کشانند. شعرا، بطرز ماهرانه ای حقه ها و مکانیسم فریب شیطان را تبلیغ میکنند و آن را در ذهن خواننده می اندازند. همه میدانیم که در مبحث چاکراها، کندالیتی یعنی مار پیچیده در پایین ستون مهره ها. فعال کردن چاکراها یعنی بیداری و برانگیختگی این مار. که موجب بالا آمدن آن از ستون فقرات و رسیدن به حالتی که مرکز فرماندهی بدن را در دست می گیرد. مولوی در کتاب شیطانیش به اسم دیوان شمس به همین نکته در مورد مار کندالیتی در چند بیت اشاره کرده و می گوید :

این جا کسی ست پنهان دامن من گرفته
خود را سپس کشیده پیشان من گرفته

اینجا کسی ست پنهان چون جان و خوش تر از جان
باغی به من نموده ایوان من گرفته

یا

جادو و چشم بندی چشم کَسَش نبیند
سوداگری است موزون میزان من گرفته

چون گلشکر من و او در همدگر سرشته
من خوی او گرفته او آن من گرفته

یا

بشکن طلسم صورت بگشای چشم سیرت
تا شرق و غرب بینی سلطان من گرفته

ساقی غیب بینی پیدا سلام کرده
پیمانه جام کرده پیمان من گرفته

همانطور که مشاهده می کنید، همه این ابیات دارند راجع به کسی صحبت میکنند که افراد را می گیرد و مثل مار به جان آنان می افتد. این همان مار کندالیتی است ولی آنان با زبان خود و شعر مانند آن را بیان کرده اند. به این طریق مفاهیم یوگا، عشق و مدیتیشن در اشعار بسادگی بیان میشود و البته شعرا خود آن را تجربه کرده اند و تمام اشعارشان را در آن حالت سروده اند. اگر بخواهیم انحرافات اشعار را بیان کنیم، میتوان براحتی چندین مقاله مفصل نوشت.

۹. عاشق خود شدن = هوای نفس را خدای خویش قرار دادن

یا شاعر میگوید که:

در جستجوی خدا بودم، خودم را یافتم

به جستجوی خودم رفتم، خدا را یافتم

اگر بخواهیم این طور حرف زدن را به زبان بنی آدم و ساده ترجمه کنیم، معنای شعر بالا میشود:

خود = خدا

این چنین اشعار کفرآمیز، دست در نظام ارتباطی عبد و معبود می‌برد و می خواهد قوانین پرستش خدا را بهم بریزد.

بایزید بسطامی در تعریف عشق گفته است: مرد آن کسی است که دریاها را جرعه جرعه بنوشد، در حالی که زبانش هنوز از تشنگی از دهان بیرون و بر سینه‌اش افتاده باشد.

این تعریف ، نشان از هوا و هوس غیر قابل کنترل عشق دارد.

ابن عربی میگوید که عشق با عقل در یک محل گرد نمی‌آید. پس ناگزیر، حکم عشق با حکم عقل در تناقض است. این جملات را کسانی گفته اند که سالهای سال با این مفاهیم زیسته اند و کنه واقعی آن را درک کرده اند. پس بنابراین تعریف عشق اصلا با تعریف دوست داشتن نمی خواند و این دو کاملا با هم اختلافات جدی دارند.

۱۰. عشق لیلی و مجنون

ابن عربی در تعریف عشق لیلی و مجنون میگوید:

هنگامی که لیلی، نزد وی آمد و صورت ظاهر او با صورت باطنی تخیل شده‌ای که مجنون در خیال خود از وی داشت، مطابق نبود، چون او را دید، گویی او را مزاحم آن صورت خیالی یافت که از او داشت و ترسید که آن صورت خیالی را گم کند و از دست بدهد. از این رو به لیلی گفت: از من دور شو، عشق تو مرا از تو منصرف کرده است. مقصودش این بود که آن صورت خیالی، همان عین عشق است و از این رو هم‌چنان در جست‌وجوی لیلی بود.

این سخن ثابت میکند که فرد عاشق، عاشق خیالپردازی خود شده است و تا زمانی لیلی را قبول دارد که لیلی مطابق با خیالاتش باشد و گرنه لیلی را هم نمی خواهد و کنار میزند. او واقعیتها را کنار می زند و می گوید:

آن صورت خیالی، همان عین عشق است

ما همگی می دانیم که اجنه و شیاطین در خیال پردازی آدمی دخالت میکنند و آن را مهندسی میکنند. خیلی راحت میتوان نتیجه گرفت که مجنون عاشق شیطانی بود که این خیالات را برای او بوجود آورده بود. به این طریق خیلی راحت نتیجه می گیریم که عشق، یک نوع جن پرستی و شیطان پرستی است. عاقبت این نوع داستانها به نفرت تبدیل میشود. زیرا ارتباط با شیطان از عشق شروع می شود و به نفرت ختم می شود. عشق و نفرت دو روی یک سکه اند و در ارتباط با شیاطین، ابتدا حرف از دوستی زده میشود و یواش یواش به نفرت تبدیل میشود. این گفته در آیات قرآنی هم به تصویر کشیده شده است. زمانی که انسان با جن و یا شیطان قرینش، در قیامت روبرو میشود، اعلام میدارد که ای کاش فرسنگها از تو دور می بودم و مرا دچار چنین مشکلی نمی کردی!

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

تا آنگاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید [خطاب به شیطان] گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی (۳۸)

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترك خواهید بود (۳۹)

وقتی خدا بخواهد کسی هدایت نشود و شایستگی هدایت نداشته باشد، شیطانی را نصیب آدمی می کند که او را گمراه کند. شیطان که قرین آدمی شود، روشهایی را روی او پیاده میکند که کنترلش را دست خود گیرد و یکی از این روشها این است که آدمی را به بیماری عشق دچار میکند و دین او را تباه میسازد. کسی که عاشق شود، دیگر دین او عشق است. عشق دین شیاطین است.

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۶﴾

و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد (۳۶)

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾

[شیطان] همدمش می گوید پروردگار ما من او را به عصیان وانداشتم لیکن [خودش] در گمراهی دور و درازی بود (۲۷)

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾

[خدا] می فرماید در پیشگاه من با همدیگر مستیزید [که] از پیش به شما هشدار داده بودم (۲۸)

مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۲۹﴾

پیش من حکم دگرگون نمی شود و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم (۲۹)

۱۱. عاشق، در اصل عاشق چیز دیگری است

اما ابن عربی در مورد عشق لیلی و مجنون جای دیگری میگوید:

مجنون از عاشقان خدا بوده و لیلی فقط واسطه وحجاب این عشق بوده است.

این حرف ابن عربی نشان از تفکرات واقعی عاشق و معشوقی دارد. البته از آنجا که ابن عربی خودش به عشق معتقد بوده است و در آن غرق شده بوده است، این کار مجنون را می ستاید. اما مجنون در واقع عاشق خدا نبوده است، بلکه عاشق شیطانی بوده است که آن خیالات را در ذهن او می انداحته است. اما ابن عربی این شیطان را با خدا اشتباه می گیرد. عشق از یک خیالپردازی نشات می گیرد. خیالپردازی انسان را در دنیای واقعی مستاصل میکند و او را ناسازگار با نظام رحمانی بار می آورد و در نتیجه به مرحله نا امیدی می رسد. کسی که نا امید شود، بهتر و بیشتر به خیالات می چسبد.

البته این اعتراف ابن عربی که در بالا بیان شد، ثابت میکند که در تفکر عشق، معشوق ظاهری بهانه است و گرنه معشوق اصلی، یک شیطان و جن سرکش است که این خیالات را به فرد القا میکند.

هدف غایی عشق، این است که بین عاشق و معشوق فرقی نباشد و یکی شوند. شیطان در اصل میخواواست با خدا یکی شود و قدرتهایی پیدا کند که مختص خداست. حلاج که به نهایت کار رسیده بود میگوید:

من آن کسم که دوستش می‌دارم و آن کس که دوستش می‌دارم، من است

به این طریق رسیدن به وحدت وجود، هدف نهایی این برنامه هاست. البته وحدت وجود با شیطانی که این خیالات را برای فرد پیش میاورد. هدف نهایی عشق هم وحدت وجود با معشوق است. خودشان هم میگویند یک روح در دو بدن.

۱۲. نباید کودکان را با خیالات بزرگ کرد

مادری به بچه اش گفت که اگر دندانی شیری ات که افتاده است را زیر بالش بگذاری، شب فرشته میاید و آرزویت را برآورده میکند. بچه حرف مادر را باور کرد و قبل از خواب آرزو کرد که صبح یک اسباب بازی کنار بالشش باشد. مادر نصف شب، یک اسباب بازی کنار بالش بچه گذاشت، تا بچه اعتقاد به آرزویش را از دست ندهد. صبح بچه بیدار شد و واقعا فکر کرد که آرزویش توسط فرشته ای برآورده شده است. این کار مادر اگر چه ظاهرا رمانتیک و خیرخواهانه بود ولی معنویت غلطی را به بچه تزریق کرد و یک دروغ بود. مادر با این دروغ، ویروس خطرناکی را به جان بچه انداخت و او را از درک واقعیتهای زندگی بازداشت. والدین بچه هایشان را در خیالات می اندازند و فکر میکنند اینطوری بچه لذت بیشتری می برد. حال آن که بچه باید رشد کند و کم کم با واقعیتها روبرو شود. چنین بچه ای که با انبوهی از این نوع خیالات بزرگ میشود و رشد میکند؛ قطعا در آینده در مورد ازدواج به سمت و سوی خیالات خواهد رفت. ازدواجهای خیالی همان عشق است که زندگیهای شیشه ای میسازد. زندگی های

شیشه ای، با شکستن شیشه، نیست و نابود میشود. پدر و مادر فکر میکنند نسبت به بچه هایشان، از خدا مهربانترند. حال آنکه خدا از هر کسی مهربانتر است. دستوراتی که خدای مهربان به ما میدهد، در همین جهت است. مردم عشق را با مهربانی و دوست داشتن اشتباهی می گیرند. به همین خاطر است که بعضی ازدواجها در جامعه ما واقعی نیستند و از خیالات تغذیه میشوند و در نهایت هم به بن بست میرسند.

۱۳. عشق ماهیت ها را عوض میکند

در اشعار، مفهوم عشق، خیلی گسترده شده است و شاعر چنان آن را بزرگنمایی کرده است که هر کسی در آن داخل شود، بدون شک غرق میشود، همانطور که اکثر شعرا غرق شدند. آنان شعر را با مضامین زیر معرفی میکردند.

عشق آتش است
عشق دریا است

آتش ماهیت شیمیایی و کارکرد اشیاء را عوض میکند. اگر یک درخت آتش بگیرد، به زغال و خاکستر تبدیل میشود. ماهیت و کارکرد درخت با خاکستر کاملا متفاوت است. عشق هم یک نوع آتش است که روی هر چیزی بریزد، ماهیت آن را عوض میکند. عشق ماهیت عقل و احساس را عوض میکند. دیگر قواعد و قوانین عقلی را پایمال میکند و به همین خاطر عاشقان کارهای غیرمعمول و غیر عاقلانه انجام میدهند.

عشق یک معجون جادویی است که شیاطین برای جادو کردن انسانها از آن استفاده میکنند. عشق یک آتش خودی نیست، بلکه آتش شیاطین است که روی عقل و احساس انسان می نشیند و در نتیجه آدمی را دیوانه میکند. آتش عشق، پندار نیک را از بین می برد. پندار نیک که از بین رفت، کفر و فسق و عصیان رو میشود. همانطور که آیه زیر می فرماید. خدا ایمان (پندار نیک) را برای ما توصیه میکند(اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ**) و همچنین کفر و پلیدکاری و سرکشی را برای ما نمی پسندد. عشق مخالف پندار نیک است(عشق مخالف پندار نیک است).**

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از [رای و میل] شما پیروی کند قطعا دچار زحمت می شوید لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت آنان [که چنین‌اند] ره‌یافتگانند (۷)

آتش عشق خطرناک و مسری است و به همین خاطر تا بحال جامعه بشری نتوانسته است از دست این آتش بیگانه و خطرناک نجات پیدا کند. یک مثلی هست میگوید که در یک جنگلی، یک درخت آتش می گیرد، بقیه درختها او را دست می اندازند و به او میخندند. اما کمی نگذشت که بقیه درختها هم آتش گرفتند. آتش عشق هم اینطوری است. هر عشقی، آتشی است از یک موجود بیگانه. وحدت وجود این آتشها

را یکی میکند و بین این آتشها وحدت ایجاد میکند و در نتیجه کل جنگل آتش می گیرد. آتشی که کتابهای شعر در جان آدمها انداخت، هنوز روشن است زیرا مردم خواهانش هستند و هنوز به چشم تفریح به کتابهای شعر نگاه میکنند. این نوع تفکرات شوخی بردار نیست و روزی خودشان را هم آتش میزند.

۱۴. انسان نمیتواند همزان به دو چیز فکر کند

انسان نمی تواند همزمان به دو چیز فکر کند. بعضی مواقع کسانی هستند که میگویند که مثلا ما با دو دست همزمان می نویسیم. اما اگر دقت شود، او واقعا همزمان نمیتواند با دو دستش بنویسد، اگر فیلم گرفته شود و سرعتش پایین آورده شود؛ متوجه می شویم که مکثهایی کوچک بین کارهایش هست که بعلت سرعت زیاد، ما این مکث را نمی بینیم ولی زمان که کندتر و جزئی تر شود، مشخص میشود. بر همین روال؛ کسی که عاشق است، دیگر نمیتواند کار دیگری انجام دهد. نمیتواند معنویت واقعی کسب کند. کسی که عاشق است، غیر ممکن است بتواند بطور واقعی نماز بجا آورد. او حتما نسبت به نمازش کسل و کاهل است. او نسبت به عبادتش کسل و کاهل است زیرا او با اخذ عشق ، دارد کسی دیگری را می پرستد. عشق تا این حد خطرناک است. به قول بعضی ها ، افتادن در مسائل عشق، بازی با دم شیر است. بعضی ها که دور و بر آتش عشق می گردند و تفریحی به آن نگاه میکنند، ابتدا فکر میکنند که آتش آنها را نمی گیرد ولی عشق حالت کششی دارد و آنان را هم میسوزاند. عشق از یک جهتی همان درخت ممنوعه است که خدا می فرماید نزدیکش نشوید.

سیستم عشق، بطور تصاعدی تمام وجود و انرژی شما را میخواهد. ابتدا به معشوق میگوئید: دنیای من؛ بعد میشود قبله من، بعد میشود بت من و بعد میشود خدای من و ...

عشق بر خلاف تسلیم خدا شدن است و یک سیستم بی در و پیکر است که نافرمانی خدای رحمان در آن نهفته است. شیطان عاشق خودش شد. به همین خاطر در مقابل دستور خدای رحمان، گفت "انا خیر منه = من از او بهترم"**. دین و عشق در یک اقلیم نمی گنجند، زیرا عشق خودش یک دین جداگانه است.**

عشق یک نوع حالت روانی خاص است که عاشق، معشوق را طبق خیالات خود میسازد. عملا افراد غشاوه ای را روی معنویت خویش میکشند تا واقعیتها را نبینند و بلکه چیزی را ببینند که خودشان در ذهن خود ساخته اند.

۱۵. عشق پرستش یک پوستین و استایل است

عشق یک نیاز کاذب است. نیازهای کاذب زیادند و غیر قابل شمارش. افراد بینش و چشمان خود را در فضای مجازی رام نمی کنند و بعد از مدتی چرخش در میان این استایلها، احساس میکنند که عاشق شده اند. اما اگر بیشتر دقت شود، متوجه می شویم که آنها وارد یک خیالپردازی شده اند و در واقع آنان یک نفر بخصوص را دوست ندارند، بلکه عاشق یک گروه و استایل شده اند. زیرا هرکسی این استایل را داشته باشد، دلشان را می بَرَد. این همان خیالپردازی است. کسانی که ادعای عشق دارند،

عاشق یک فرد مشخص نیستند؛ بلکه عاشق یک گروه و استایل شده اند. حالا این گروه و استایل ممکن است که میلیونها نفر باشند؛ بنابراین طبق عشقی که آنها از آن صحبت میکنند، آنها باید هزاران دل داشته باشند و بنابراین در ادعای عشق خود صادق نیستند. به مقاله شماره ۸۸ جادوی شیاطین مراجعه شود.

جدیدا بشر وارد یک نوع عشق و هیجان دیگر شده است به اسم بلایند دیت. میتوانید ماهیت این نوع ارتباط را در اینترنت جستجو کنید. این نوع ارتباط بین انسانها، یک نوع قرار عاشقانه و ارتباط کور است که آدمیان براساس استایل، همدیگر را انتخاب می کنند. آنها استایل مورد علاقه خود را بیان میکنند و یا می بینند و بر آن اساس عشق می ورزند. در این روش عشق؛ ماهیت و شخصیت اصلی انسانها در نظر گرفته نمیشود و بلکه براساس استایل و ظاهر تصمیم گرفته میشود. این ماهیت واقعی عشق است. یک هیجان که انسانها را گیر می اندازد و مودت و رحمت بین افراد نخواهد بود و بلکه یک استایل و پوستین پرستش میشود.

دین عشق میگوید :

دوست داشتن استایلها، هیجان انتخاب استایلها، استایلهای تصادفی و ... در نهایت پرستش استایل و پوستین

اما دین خدا میگوید:

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ

وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ

وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ

وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت‌پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است (۳۵)